نالهٔ نیلاب

گزینه شعر

دستگیر پنجشیری

نالهٔ نیلاب

گزینهٔ شعر

دستگیر پنجشیری

مشخصات کتاب:

- نام کتاب : نالهء نیلاب
- گزینهء شعر : دستگیر پنجشیری
- تیراژ : ۱۰۰۰
- طبع و کمپوز : احمد کمپیوتر
- محل طبع : پشاور
- نوبت چاپ : اول
- تاریخ طبع : ۱۳۷۶ هـ ش/ ۱۹۹۷م

شعر رهایی

در جریان کشمکش های خونین سیاسی کشور باری در هفتم جدی ۱۳۵۸ و باز دیگر در نتیجه‌ء واکنش نظامی ۱٦ حوت ۱۳٦۸ به اتهام آزاد اندیشی و پرخاش عادلانه علیه‌ء ظلم ملی و اجتماعی در نظارت خانه‌ء شورای وزیران و توقیف محبس عمومی پلچرخی زندانی شدم.

قیود دوران توقیف، خیلی طولانی و آزادی کش بود. یکسال تمام، از دوستان اعضای خانواده، جامعه وجهان کاملاً جدا افتاده بودم. گرفتاری وجریان تحقیق خلاف ارزشهای قانون اساسی و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر صورت گرفت. بیدار خوابي با دوام و شکنجه های روانی، از شیوه های ضد کرامت انسانی اداره‌ء تحقیق دستگاه بود. حق انتخاب وکیل دعوا، استفاده از اوراق دوسیه و قوانین مملکتی از متهمان؛ کاملاً سلب شده بود. محاکمه نیز سربسته و فرمایشی جریان داشت. در جریان محاکمه بدوستان و نزدیکان و به هیئات منصفه به نماینده گان جراید و مطبوعات امکان اشتراک مستقیم مهیا نمی شد. حکم داد گاه عاری از وجدان، ضد انسانی، غیر عادلانه و اعدام بود. موجز اینکه در دوران دو سال و اندماه توقیف

ونظارت طولانی میراثهای سنگین استبداد شرقی، استبداد استعماری پایان قرن ۱۹، شیوه‌ء اداره طراز فاشستی حاکمیتهای تك حزبی و تمرکز عاری از جوهر دموکراسی، جلوه های ناخوشایند و باز تاب روشن داشته است.

مجموعه‌ء سروده هائیکه اینك در اختیار علاقه مندان قرار میگیرد بطور عمده از همان اشعاری اند که در شرایط اختناق و شکنجه های روانی دوران توقیف در نظارت خانه‌ء شورای وزیران و اتاق نمبر (۵۵) بلاك (۱) زندان مرکزی پلچرخي آفریده شده اند.

در این سروده ها، عشق به زادگاه، میهن، کانون خانواده، آزادی انسان و اندیشه های والای عدالت بازتاب روشن دارد.

غرور پایه دار مردم، غمنامه‌ء همزنجیران شهید، پرخاش عادلانه علیه‌ء شعله افروزان جنگ، دلبسته گی بفرهنگ ریشه دار توده ها و دوستی ملل و مردمان، باور تزلزل ناپذیر به اندیشه های دموکراسی، آزادی ملی، ترقی صلح، و مقدم بر همه شناخت گرایش اساسی تکامل جامعه، خوشبینی تاریخی، امید به اینده‌ء تابناك بشریت، ستایش آزادی و آزاده گی، جوهر ومضمون اصلی این پدیده هاي ادبی میباشد. گزینه «ناله‌ء نیلاب» مشتمل بر دوصدوهشتاد و اند بیت است. این ابیات غالباً از چشمه‌ء بی زوال زبان و ادبیات شفاهی، خرد، اصطلاحات و سنن نبرد های عادلانه‌ء کهستانیان هندوکش بیدار و تمام خلق وطن سیرآب شده اند. در تنظیم و تدوین این گزینه تقدم وتأخر سرایش و آفرینش انها، ملاك بوده است. لازم به تذکر

است که درماه سنبله، ۱۳۷۱ نخستین کنگره، بین المللی تاجیکان جهان، در شهر دوشنبه مرکز جمهوری تاجکستان دایر شده بود. دران کنگره بین المللی بشمول هیئات بیست و پنج عضوی تاجیکان افغانستان نماینده گان تاجکان دوازده کشور جهان اشتراك داشتند. در انجمن بین المللی تاجیکان جهان من نیز دعوت شده بودم. سروده های «چراغ انجمن»، سرود سبز، عشق سوزان سپس شهر خون، تیربلا و عقاب آزادی را، با الهام از فضای سیاسی و فرهنگی دوران انقلاب اسلامی در شهرهای مزار شریف و کابل افریده و به سروده های این مجموعه افزوده ام.

از انجا که اکثر سروده های این دفتر در شرایط آزادی کش و محکومیت به اعدام، حبس دوام، اضطراب روانی و به هنگام کشمکشهای خونین و جنگهای غیر عادلانه، میان تنظیمهای مخالف و مختلف ایجاد شده اند. بدون ترس از اشتباه، در تصویر وضعیت سیاسی، ادبی، فرهنگی جامعه و بیداری ملی واجتماعی مردم میهن دوست داشتنی ما، نقش فعال ادبی، معرفتی و تربیتی را ایفا خواهند کرد. ومورد توجه، برخی از پژوهشگران و منتقدان نظم دری قرار خواهند گرفت.

اکادمسین دستگیر پنجشیری
حمل ۱۳۷٤.
خیر خانه - شهر کابل.

۱

سروده، «پاسبان آسمان» در همان لحظات تاریخ زنده گانی ملی واجتماعی ما آفریده شده است. که عظمت طلبان کشور، سرگرم توطیه ریشه دار و انحصار طلبانه در پایان سال ۱۳٦۸ بوده اند. این سروده لبریز از عشق به میهن و حماسه، مقاومت هوا بازان وعقابان بلند آشیان وطن عزیزما میباشد.

پاسبان آسمان

من عقاب تیزبینم، قله ها جای من است
آشیان آتشینم، سنگ خارای من است
همنبرد اختران ومهر و ماه روشنم
آرزوی آهنینم، صلح دنیای من است
«مرغ طوفانم» ندارم، مهر مردابی، به دل[۱]
آسمان سر زمینم، پهن دریای من است

---

(۱) «مرغ طوفانم»: اشاره به داستان مرغ طوفان گورکی باشد.

پاسبان آسمان نیلگون کشورم
مردم سنگرنشینم، زیب صحرای من است

گر شکسته، شهپر و شهبال من را، خصم من
عشق خلق نازنینم. فکر و سودای من است

رنجها بینم اگر از شعله افروزان جنگ
میهن مرد آفرینم، فر فردای، من است.

حوت ۱۳٦۸
مکروریان اول - شهر کابل

۲

سروده، غرور پایه دار را، در جریان توقیف وتحقیق با استفاده از کاغذ و قلم مستنطقین، ایجاد کرده به حافظه سپرده بودم. دست نویس آن هنوز در اختیارم قرار نگرفته است. تاریخ دقیق سرایش ان به احتمال قریب به یقین درشب اول نوروز ۱۳٦۹در همان نخستین شبهای توقیف و حیات پر از اضطرابم آفریده شده است. این ابیات پاسخهاو واکنشهای مناسب در مقابل مستنطق وفا دار به دولت بوده است.

غرور پایه دار

وطنم گرفته، آتش، نه گل و بهار، دارد
نه خزان انقلابش، رخ زرد و زار، دارد
زغریو آبشارش، ز غرور پایه دارش
بشنو سرود و رازش، دل بیقرار دارد
بگذر نسیم دنیا، بفراز کشور ما
که زمین و آسمانش، غم بیشمار دارد

نه فتد اگر درفشش، زکف قلم بدستش
ز زمان و زنده گانی، ظفر انتظار دارد
گهر امید اورا، نشکسته سنگ خارا
گل آرزوی فردا، سپهی، زخار دارد
دل درد مند و جانم، به فدای مردمانی
که نه بیم بند و دامی و نه باك دار، دارد
چی خوشم، بوقت پیری، که فتاده ام، بزندان
وطنی، دگرنه بینم، که بجنگ کار، دارد

حمل ۱۳٦۹
نظارت خانهء شورای وزیران
شهر کابل

۳

این ابیات مقاومت جویانه و پر خاشگرانه را هنگامی سروده ام که حکم اعدام برای صدتن از متهمان واکنش نظامی ۱۶ حوت ۱۳٦۸ از سوی بیداد گاه رژیم ابلاغ شده بود. قیود آزادی کش دستگاه امنیت بر زندانیان بیداد میکرد. داشتن قلم، کاغذ، کتاب و رادیو، تخلف از مقرره‌ء نظارتخانه پنداشته میشد. سروده‌ء «شراب نور» نیز با استفاده از کاغذ و قلم مستنطق دستگاه آفریده شده است. دست نویس آن هنوز در اختیارم قرار نگرفته است. این سروده بعد از شکستن قیود نظارت، بیاری حافظه باز آفرینی و یاد داشت گردیده است.

«شراب نور»

شب به قلب لشکرغم، خنجر نو میزنم
زنده گي تلغ و تنها را، بیك دو، میزنم[۲]
هر کی گندم می نماید، می فروشد، جو، به من
گردن اینگونه «آدمرو» بیك جو، میزنم

---

(۲) بمفهوم دوش بکار رفته است.

در قمار زنده گانی، باختم جان و سرم
من همان مردم که دنیا را بیك دو میزنم (۳)

شمع را گردن مزن، اي عاشق شبهای تار
چون «شراب نور» اورا دیریا رو میزنم (٤)

گر کج آهنکی کند، ما را، جدا، از کاروان
من ره‌ء صد ساله‌ء اورا به یك شو، میزنم

ایکه ریزی خون داغ لاله ها را در بهار
با خبر، فردا، ترا، درجاده ها دو، میزنم. (۵)

حمل ۱۳٦۹
نظارتخانه‌ء شورای وزیران
شهر کابل

(۳) دو در ینجا مراد، دو قمار باشد.
(٤) این ترکیب از سیمین شاعره‌ء ایرانی اقتباس شده است.
(۵) دو- به معنی دشنام به کار رفته است.

L

در دل و دامان وطن محبوب ما ، افغانستان قبایل اقوام و ملیتهای برادر هزاره، ازبك، پشتون، تاجك، پشه یی، نورستانی، بلوچ و دیگران با احساس دردها، رنجها، وافتخارات مشترك، كار، مبارزه وزنده گانی میکنند. اتحاد و همبسته گی برادرانه، آنان، ثروت سرشار و بی زوال میهن دوست داشتنی ما میباشد.

مردم آزاده، میهن ما ، دارای سنن مبارزات عادلانه، ملی، ضداستماری ضد استبدادی و آزادی خواهانه اند. طی سالهای (۱۳۵۸ - ۱۳۷۱) دره، پنجشیر یکی از پایگاه های مستحکم جهاد، مردم افغانستان بوده است، در آغوش این دره، گهر خیز هندوکش بیدار تاجکان زحمتکش، کار، زنده گانی و مبارزه میکنند. فرزندان مردم آزادی دوست پنجشیر، در تمام قیامهای ملی، ضد استعماری و ضد استبدادی قرن های ۱۹ - ۲۰ اشتراك فعال کرده اند. در سالهای جنگ وجهاد در وصف مقاومت مردم پنجشیر و دره، پنجشیر اشعار وپدیده های ادبی فراوانی در داخل و خارج کشور به

صورت آشکار و پنهان آفریده شده است. قصیده "پنجشیر" روانشاد استاد خلیل الله «خلیلی» یکی از دلنشین ترین پدیده های ادبی دوران مقاومت مردم آزادی دوست کشور است. قصیده‌ء پنجشیر، در سال ۱۳۶۳ هجری خورشیدی، بهمت محترم دکتور حیدر، استاد و رئیس سابق پوهنتون کابل به زبان فرانسوی بر گردانی شده، راه خودرا به سوی ادبیات غنامند جهان گشوده است. این قصیده در سال ۱۳۷. در روزنامه‌ء «نوای صبح» در شهر کابل انتشار یافته بود. مطالعه‌ء قصیده‌ء الهام بخش شاد روان استاد خلیلی درتار تار وجودم عشق به زادگاه و میهن را، بیش از پیش شعله ور ساخت. ومرا توفیق و توانایی بخشید تا در شرایط دشوار و آزادی کش توقیف، قصیده‌ء«ناله‌ء نیلاب» را بمناسبت سال وفات، روانشاد استاد خلیلی سیمای بی خزان ادبیات دری، در ماه ثور ۱۳۷. درست یکسال پیش از استقرار دولت اسلامی افغانستان بسرایم این قصیده از دوست داشتنی ترین دست آورد های ادبی و ارمغان دوران تلخ و تنهایی زندان بلچرخی و دارای هفتادو پنج بیت است.

ناله‌ء نیلاب

ایا نسیم بهاران و خامه و دفتر
به پنجشیر جوانم، پیام من را، بر
بدره یی که نیابی بدامنش، جز سنگ
بخطه یی که برآید، ز سنگ آن، گوهر
بدره یی که کشد، صخره های سبز آن
مبارزان وطن را، چودوستان، دربر
بدره یی که: بدامان هرگذرگه‌ء آن
فتاده است، هزاران هزار اسکندر(٦)
بخطه یی که: به هر قله‌ء سرافرازش
میان جوی و جرو در میان هر سنگر
چوشیر، خفته، جوانی و میکند، غرش
ز زخم تیر تب آلوده‌ء ستمگستر
به آند یار که اشرافیان و سرداران
مکیده، خون دل مادران شیرنر
به آن دیار که پور ستمکش دهقان
نچیده از گل و گلزار خویش برگ و بر

(٦) اسکندر: دراین جا مراد اسکندر یونانی و جهان کشایان دیگر باشد.

بکنج گوهر و کوهیکه میشود فردا
جوانه های امیدش، جوان و نام آور
به آن دیار که امواج مست و سرکش آن
سبکسران تنک مایه را بکوید، سر
به برپیام رهایی مردمان و ملل
امید روشن آهن گدازو آهنگر
بمردمیکه فروزد، به کوره ها آتش
بکف چوموم کند، آهن قضا و قدر
بمردمیکه بنای نووکهن سازد
بلند و پست و نکو خراب و زیر و زبر
به نیرویی که کند شهر و ده و پیرو جوان
به هم چوتیر و کمان و بهم چوشیر و شکر
به نوبهار نباشد، گلی، که هدیه کنم
به جشن گور کنان جهان سیم وزر(۷)
به برشگوفه‌ء امید مردم دنیا
که روزگار و بهار مرا کند از هر
به بر سلام مرا، از سلول زندانم
به بر، ز شعر «خلیلی» «عبیر» و «نیلوفر»

(۷) جشن گورکنان جهام سیم و زر: اشاره به اول می جشن همبسته گی کارگران جهان باشد.

ز شعر ناب و بلندیکه جان نو، بخشد
به پنجشیر حزینم، مهین سخن پرور
به بر، به مادر پیری، سلام و حرمت من
که دارد، از غم دلبند خویش، دیده، تر
به آن درخت گشن بیخ ما،بگو، پیغام
که زخم باشدش، از خصم پیر، در پیکر
به بر بمادر فردا، پیام دنیا را
که رزم و کار کند، یا برادر و خواهر
رود به جبهه، آزاده گان دره، ما
به زیر کرته، آبی ولاله گون چادر
به ویژه، پند مرا، بازگو، به فرزندم(۸)
که گشته دور، ز مهر پدر و از مادر
بگو بخوان، زشهنامه، قصه، سهراب
که فکر توفتدو شور نو ترا، هر سَحَر
من و تو، گوهر یك خاك و سنگ و دریاییم
ز اصل وریشه سبز بلوط «کوه کر»(۹)

(۸) اشاره به فرزندم جیحون باشد که در بهار سال ۱۳٦۷ هجری خورشیدی سر نوشت خود را با پلنگینه پوشان پنجشیر گره زده بود.
(۹) کوه کر: کوهیست بلند و پوشیده از جنگل سبز بلوط دردل و دامان این کوه پلنگان خشماگین هندوکش زنده گی میکنند زادگاه نیاکان مادرم نیز دامان «کوه کر» آیدره، پنجشیر بوده است.

میپیچ، دردل گردا بها، چو خارو خس
شهاب باش، شناور و رهنما اختر
خروش خسته دلان زمانه را بشنو
ز برگ سبز بهاران ولاله‌ء احمر
به «آرزوی» بلندم رسان، مردم را(۱۰)
بجوی، بحر بزرگ و جهان پهناور
نهنگ باش، به دریای بیکران زمان
نه اشتریکه، شوی، باز، بسته، درپی خر
نه همچومن که: بدام سیاست دنیا
شوي اسیر و بکنجی فتاده، چون اخگر
بگو بوارث پیکارهای باطل و حق
به او که پاك بود از فساد و از منکر
بگو، مشو، زپیام جهان ما غافل
مران دگر، سخن از گیر و دارو تیغ و سپر
و ای نسیم بهاران سلام گرم مرا
به بر به قله‌ء «شمشاد» وتاج سپین غر(۱۱)
بمردیکه ستم دیده و شده تحقیر
ز پیچ و مهره، پنجا بیان پشاور

(۱۰) آرزو:- کوهیست بلند در بخش پایین دره‌ء پنجشیر. مالداران از چراگاه دامان ارزو استفاده‌ء میکنند.
(۱۱) شمشاد:- کوهیست در شرق کشور.

به بر پیام «انجمن» و تاجکان آزادش(۱۲)

ز آشیان عقابان آسمانی فر

به پیشگاه خلیلی «و افتخار قرن»

به کوی شاعر بیمرگ و عارف کشور

بگو، نشسته مباد، آفتاب ملك سخن

مگر، بدامن «پامیر» ودره٫ آجر(۱۳-۱٤)

بگو نسوخت سنایی و خام پخته٫ او

مگر به غزنه٫ آتشگرفته و مجمر

بگو، به خسرو نظم دری که روی متاب

ز مهر«دره٫ یمگان» و شاه بی افسر(۱۵)

بگوکه دره٫ شیران، نفس کشد آزاد(۱٦)

اگر که، قرص جوین را کند، به آبش تر

وطن نمرد و نمیرد، ز مرگ و قربانی

هر آنکه خار بکارد، دروکند، نشتر

(۱۲) انجمن: یکی ازهفت گذرگا مشهور هندوکش است بین بدخشان و پنجشیر موقعیت دارد.
(۱۳) پامیر:- بلند ترین منطقه٫ بدخشان است که بنام بام جهان نیز یاد میشود.
(۱٤) دره٫ اجر:- از تفریحگا های مشهور سلطنتی در دوران ظاهر شاه بوده است.
(۱۵) دره٫ یمگان:- دره٫ شادابیست در جرم بدخشان و دران دره ارامگاه ناصر خسرو باشد. و نیز یمگان رساله ایست که مؤلف ان استاد خلیلی است.
(۱٦) دره٫ شیران:- در قصیده٫ پنجشیر استاد خلیلی الله «خلیلی» به جای دره٫ پنجشیر دره٫ شیران به کار رفته است.

کسیکه کشت، به ده و دیار ما انگشت(۱۷)
نچید برگ گل ولاله، مگر، آذر
سپاه رنجبران و سپاه گنجبران
اگر که، کرد، جهان را، بخاك و خون، اندر
اگر ز شرق تو و باختر، بلایی خاست
بسوخت، میهن آباد ما وخشك و تر
فروغ خاور خونین، مگر، نشد، خاموش
زتند پیچ زمان و زغرش تندر
اگر لوای رهایی، زشانه ها نه فتاد
دلیل رفعت آن، در نبرد ما، بشمر
دریغ و درد، به غربت فتاده یی خاموش
بیا به «بام جهان» و به «آشیانه، خور»
بخیز شاعر شاه و گدای در یا دل
سرود صلح، بخوان و ترانه، باور
بخیز کج منشین، اي سخنور ملت
به خامه، راست، بزن، در دل عد و خنجر
عدو نشاندهدت راه سوزش و سازش
زمانه ساز مباش و زمانه ساز، دگر

(۱۷) انگشت:- به فتح اول سکون (ن) وکسر سوم در لهجه، مردم پنجشیر اخگر کشته و ذغال را نامند.

بیا به کشور آواره گان آتشدل
ببین معجزه‌ء مشت خاك و خاکستر
ببین حال هرات بغم نشسته‌ء خویش
زاوج «تخت صفر»، تا بگنبد اخضر(۱۸)
غروب غرب، اگر، تیره و غم انگیز است
طلوع فجر، نگر، از کرانه‌ء خاور
نگر قیامت «ریگ روان» کوهستان(۱۹)
نگر جمال «خراسان» خویشتن، خوشتر
نگر به کوه و دیار «زمرد خونین»(۲۰)
بخوان فسانه‌ء رزم دلاوران از بر
نوا و ناله‌ء نیلاب نقره گون بشنو
بپای گنج زمرد، فتاده، چون اژدر(۲۱)
امید بخش، به کشتی شکسته گان جهان
فگن، بساحل مقصود خویشتن، لنگر
نشد نهان، اگر ماه ومهر روشن ما
به زیر ابر سیاه جهان یغماگر

(۱۸) تخت صفر: تفریحگاه مشهور مردم شهر هرات باشد. که در نزدیکی آرامگاه خواجه عبدالله انصار در شمال شهر هرات موقعیت دارد.
(۱۹) ریگ روان: کوه بچه‌ء باشد در قلب کاپیساً.
(۲۰) زمرد خونین: درینجا مراد دره‌ء سبز و خون آلوده‌ء پنجشیر باشد.
(۲۱) نیلاب: ژرفترین بخش دریای پنجشیر باشد، که در نزدیکی گلبهار موقعیت دارد.

زمین سبز و سپهر کبود ولاله‌ء سرخ
کشیده است بباغ و بهار ما لشکر
تو هم بشانه فکن کوچ و بار خویش بیا
بسوی «لانه‌ء شیران» و زادگاه هنر
زاوج خیبر و شمشاد نازنین وطن
بکن به ده و دیار عزیز خویش نظر
بیا به کابل و دامان لاله گون آن
که دارد از خرد و خامه و زبان، زیور
بیا که سید افغان ما جمال الدین
به پیشواز تو آید، به دره‌ء خیبر
گلاب ولاله‌ء بلخ گزین و شهر هری
و خوشه‌ء گل نارنج را کند پر پر
بیا که «نای» ونیستان مولوی خواند(۲۲)
ترا به کلبه و «کانون» خویشتن آخر(۲۳)
بیاد «قونیه» و «بلخ» او، چکامه سرا
به فخر دین و وجودی و واصف باختر(۲٤-۲۵-۲٦)

(۲۲) نای: اشاره به مجله‌ء ادبی ارگان نشراتی کانون دوستداران مولوی جلال الدین بلخی شده است.
(۲۳) کانون مولوی: کانون نوبنیاد دوستداران مولینا جلال الدین بلخی بوده است.
(۲٤)فخر دین: مراد میر فخر الدین نعت خوان مشهور کشور باشد.
(۲۵) وجودی: مراد حیدری وجودی شاعر و وارسته کشور ما باشد.
(۲٦) واصف باختر: درینجا اشاره به واصف باختری شاعر و ادبیات شناس نامدار حوزه‌ء فرهنگی تاجیکان و پارس گویان جهان است.

بواصفیکه ترا یار جاودان باشد
بریز بادهء ناب سخن تهء ساغر
بتاجکان جهان شعر جاودانی کو
بجویبار کهن، آبرفته، باز آور
بیا به سنگر آزاده گان «ابله پا»(۲۷)
دیار خویش به چشمان بازتر، بنگر
اگر که سخت نهانم بگوشهء زندان
گرفته خشم و خروشم، جهان، را در بر
سرود فتح و رهایی خلق، زمزمه کن
بگوش باغ و بهار و بلوط بوم و بر
بگوش قفل و در و دام و دانهء صیاد
بگوش بندی بیمار و پیر و کور و کر
بگوش فاتح هندوکش کبیر ما
به توده های پلنگینه پوش و فرمانبر
که پاره پاره کنم. هرچه بند و زنجیر است
ز دست و پا و روم سوی مردم و منبر
بسوی داس بدستان و عاشقان وطن
که بوده اند مرا، دوستان و همسنگر

۱۱ ثور ۱۳۷۰
بلاک اول زندان مرکزی پلچرخی

(۲۷) آبله پا: این ترکیب از قصیده مشهور «پنجشیر» استاد خلیلی اقتباس شده است.

۵

سروده‌ء گوهر آزادی، در وصف شهامت یکی از افسران و همزنجیران سلول نمبر (۵۵) بلاك اول زندان پلچرخی آفریده شده است. این افسر جسور بیش از پنجاه زخم متکر، در سرو سینه و روی دست و پای خود داشت. او درواکنش نظامی ۱٦ حوت سال ۱۳٦۸ گرفتار، زندانی محاکمه. محکوم به اعدام و در آستانهء استقرار حاکمیت اسلامی از حبس رهایی یافت .

گوهر آزادی

فریاد دلی بشنو، از افسر آزادی
در گوشهء زندانی، از اخگر ازادی

صد زخم، به تن دارد، این وارث آب و خاك
از پای، نمي افتد، تاج سر آزادی

با مرگ قوی پنجه، انداخت اگر پنجه
از مرگ، قوی ترشد، شیر نر آزادی

در سینه سوزانش، او عشق وطن دارد
خورشید صفت تابد، در خاور آزادی

او مهر درخشان است، دردیده و دردلها
او اختر تابان است، در سنگر آزادی

صد بار اگر افتد، یکبار دگر، خیزد
شوری دگری آرد، در پیکر آزادی

دارد، به دل امیدی، تانظم جوان آید
در میهن آزادش، در کشور آزادی

درهم شکند، فردا، زنجیر و در زندان
بازوی چکش کوب و آهنگر ازادی

عمریست که جام او از باده تهی باشد
ریزید، خم می رادر ساغر آزادی

گمگشته اگر ما را، گنج و گهر دنیا
در صلح جهانی جو، رو، گوهر آزادی

۲۷ اسد . ۱۳۷
بلاك اول محبس پلچرخی. شهر کابل

۶

روز ۲۸ اسد، روز آزادی وطن از چنگال خونین استعمار بریتانیاست. این روز تاریخی برای هرافغان آزاد و در بند یکسان گرامی میباشد. سروده های «جنگل سبز» و «شورهستی» در همین روز پر افتخار تاریخ مبارزهء آزادی بخش مردم افغان آفریده شده است تا یاد وبودی از شهیدان و قربانیان راه آزادی شده باشد. و از ازادی و آزاده گی به وسیلهء قلم و خامه تجلیل بعمل آید.

جنگل سبز

دوست دارم، اي وطن، دلهاي پر خون ترا
لاله هاي سرخ باغ و کوه و هامون ترا

گرچی، دور افتاده ام، از جنگل سبز حیات
کی برم، از یاد، عشق روی گلگون ترا

آرزو مندم که آید لشکر آواره گان
تا ببینم انقلاب ورشد موزون ترا

تشنه لب افتاده ام، در ساحل مرغاب مست
میکنم تسخیر، فردا، رود جیحون ترا

خم نمیگردد، سر رزمنده گان کشورم
میپرستم میهنا، هشیار و مجنون ترا

شور آزادی اگر در رگ رگ مردم دود
میکند فردا، دگر گون شکل و مضمون ترا

پاي قانون بسته و قانون شکن باشد، رها
بشکند دستی که: بسته، پای قانون ترا

شاد باش اي کشور هردم شهیدان جهان
شاد میسازم، دل مجروح و محزون ترا

۲۸ اسد ۱۳۷۰
بلاك اول محبس پلچرخی شهر کابل.

۷

شور هستی

بشنو، آواز رسای طبع موزون مرا
ناله‌ء آتشزبان قلب پرخون مرا
صلح، میجوید، دل بیمار من، ای همرهان
پر کنید، از شورهستی، سازو قانون مرا[۲۸]
در زمین تشنه‌ء ما، جای خون، آبی، بریز
آب مست دره‌ء مرغاب و جیحون مرا
در دیار نوبهار بلخ اگر افراشتی
بیرق آزاده گان و رزم گلگون مرا
میگشاید، راه آزادی و صلح پایه دار
میکند، شادآب، فردا، دشت و هامون مرا
ای بهار آرزو ها، باز لبخندی بزن
تاکنی آزاد ازغم، قلب محزون مرا
آرزو مندم بکام عاشقان گردد جهان
کس نیا زارد، دل لیلا و مجنون مرا

۲۸ اسد . ۱۳۷

بلاك اول زندان پلچرخی شهر کابل

(۲۸) قانون: نام یکی از الات موسیقی است که با انگشتان نواخته میشود.

۸

در ماه سنبله‌ء ۱۳۷۰ کلکسیون قلم ارگان نشراتی انجمن نو یسنده گان افغانستان در دسترسم قرار گرفت. درین جریده رونداد‌بی افغانستان وجهان واطلاعاتی از فعالیتهای آفرینشی روشنفکران مبتکر کشور و حوزه‌ء فرهنگی ما، بازتاب یافته بود. از مطالعه‌ء ان سخت دلشاد شدم. «شعر رهایی» به مناسبت نشر جریده‌ء قلم در وصف قلم سروده شده است.

شعر رهایی

آید، امروز، نوای قلمی
لشکر نوروخرد، با علمی
آورد، مژده‌ء آزادی ما
از ره‌ء دور و پر از پیچ و خمی
میکند، وصف جمال وطنم
وصف دریای خروشان ویَمی
نغمه و شعر رهایی جهان
میسر اید، سحری، صبحدمی
باز، بیدار کند، قافله را
با طنین جرس وزیر و بَمی

از دل شرق، زداید همه کین
نگذارد، ز خصومت رقمی
تانه خاری بخلد، درجگری
تانه، در سینه‌ء ما، تیرغمی
تانه، خوناب، ز چشمی برود
تانه در چاك گریبان نَمی
خیزای خامه بدست افغان
در ره‌ء صلح و صفا، نه، قدمی
تا رسد، پیك رهایی ملل
باز، با بانك رسای قلمی

۳ میزان ۱۳۷۰
بلاك اول زندان پلچرخی. شهر کابل

۹

چشمه، الهام و آفرینش منظومه، «آفتاب صلح» اطلاعات امید بخش بوده است. که در زمینه تلاشهای بین المللی برای حل صلح امیز مسأله پیرامون افغانستان در اختیار ما قرار میگرفت. درین سروده اندیشه های والای صلح، ازادی، دموکراسی، ترقی، عدالت اجتماعی وتصویری از زنده گانی انسانی فردای جامعه، ما، باز تاب روشن دارد.

آفتاب صلح

باز، می آید، نسیم نو بهار
آفتاب صلح، تابد، پایه دار
میرسد، فردا، زمیهن رفته گان
همچو آبرفته، اندر، جویبار
مردم آواره می آید، بخیر
در وطن، با دیده گان اشکبار
هر مهاجر زاده، می افتد بخاک
شاد میگردد. دل شهر و دیار

عاشقان ریزد، بدامن اشك و شوق
از نشاط راستین وصل یار
اسپ بزکش بازتازد، بی لگام
ترکتازیها، کند، هر شهسوار
بیل دهقانان آزادی پرست
زنده گي بخشد، بدشت وکهسار
زنده گیٔ شاد و آزاد و نوین
زندگي باشکوه و افتخار
باز میخیزد، خروش خفته گان
از نهاد دولت سرمایه دار
رز مجویان وطن جوشد، بهم
با شراب بوسه هاي آبدار
پهلوانان جوان آید پدید
دردل شرق نوین و بیقرار
شهرها را میکند فردا بسیج
با تلاش پرامید و ابتکار
های و هوافتد به هر کنج و کران
جنبش و همبسته گی گردد شعار
باز افروزد چکش کوبان شهر
بیرق رزم و خرد را استوار

بیرق سبزو سپید ولاله گون
بیرق آبی و سرخ و زرنگار
بیرقی بومسلم و آزاده گان(۲۹)
بیرق مرد سترگ و نامدار
بیرق شرق و مسلمانان شرق
آیت صلح و سلام روزگار
شعله های جنگ را گردن بزن
پس به تیغ صلح و آزادی و کار
تاکه فریاد اسیری نشنوی
تانیابی بیگناهی پای، دار
خسته و بیمار و پیر و دردمند
بهر کشتن در سلولی انتظار

۳ عقرب . ۱۳۷
بلاك اول محبس پلچرخی. شهر کابل

(۲۹) بیرق بومسلم: بیرق ابو مسلم دارای رنگ سیاه بوده است.

۱۰

درین قالب از روزگاران حافظ شیراز تاکنون سخنوران حوزه‌ء فرهنگی- ما و پارسی گویان جهان قریحه آزمایی کرده اند. درین سروده شور مقاومت انسان نورا با دید، شناخت و مضمون کاملاً جدا گانه پرورده و شبهای دراز زمستان سرد زندان را، گرما بخشیده ام.

لعل بدخش

من عاشق ستیزه‌ء امواج سرکشم
مشتاق صلح و زنده گی شادودلکشم

سوهان عمر مستبدان زمانه ام
آه درون سینه‌ء خلق ستمکشم

افتاده ام بدامن هندوکش کبیر
لعل بدخش و گوهر نایاب و بیغشم

از خصم آشکار ندارم، امید و بیم
لیکن زدوستان دو پهلو مشوشم

ظلم زمان اراده، من، خم نمیکند
پولاد آبدیده ام و در کشاکشم

باشد نبرد مردم من، شعر هستیم
فرزند آب و خاکم و دریای آتشم.

۱۱ جدی . ۱۳۷

بلاك اول محبس پلچرخی. شهر کابل

۱۱

غمنامه‌ء کوهستانی:

خبر مرگ استاد خلیل الله کوهستانی، به تاریخ ۱۸جدی.۱۳۷ در زندان پلچرخی به ما رسید. شاد روان کوهستانی در خانواده‌ء عنایت الله دهقان بي بضاعت قریه‌ء لطیف خیل کوهستان در سال ۱۳۲۷ هـ خورشیدي دیده به جهان گشود، تعلیمات ابتدایی، متوسط، ثانوي و عالي را در لیسه‌ء میر مسجدی، دارالمعلیمن کابل و در پوهنحی علوم پوهنتون کابل تکمیل کرده. در سال ۱۳۵۳ در مرکز تربیوی وزارت مخابرات بحیث استاد مقرر شد. او طی سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳٦۷ در مقام معین اداری وزارت مخابرات وظایف خود را با صداقت و امانت داری ایفاء نمود. استاد خلیل الله کوهستانی در اوج جنبش محصلین پوهنتون بین سالهای .۱۳۵ تا ۱۳۵۱ نقش هدایت کننده ایفاء کرد. صدای بلند کوهستانی در مجالس غم و شادی مردم طنین دلنشین والهام بخش داشت. کوهستانی در نتیجه‌ء واکنش نظامی ۱٦ حوت ۱۳٦۸ به شیوه‌ء توطئه آمیزی گرفتار به اصطلاح محاکمه و محکوم به حبس طولانی گردید. در حدود یکسال و ده ماه در شرایط دشوار زندانی بود. روانشاد کوهستاني به علت بیماری دشوار

علاج، در آخرین دقایق حیات، از حبس رها شد. بمصرف همرزمان و دوستان جهت درمان بیماری به هندوستان رفت. اما تمام تلاشهای پرامید دوستان به ثمر نرسید. سر انجام قلب آتشین او دره ۱۵جدی ۱۳۷۰ در دیاران غربت ودر سرزمین پهناور هند از تپش باز افتاد و میت او به کابل انتقال یافت. جنازه، استاد کوهستانی در ۲۰ جدی ۱۳۷۰ درمیان هزاران تن از هم میهنان و دوستان در دامن خیر خانه به خاك سپرده شد.

با شناخت نزدیکی که از ین فرزند شرافتـمند و با وجدان مردم داشته ام مرگ او لطمه، نیرومندیروح وروانم وارد آورد. چنانچه به مقصد گرامی داشت از کار و زنده گی پربار و مبارزه، این فرزند خلق غمنامه، «خلیل بت شکن» را به این الفاظ و مضمون سروده و مخفیانه به همزنجیران و محکومان حبس دوام بلاك اول پلچرخی توزیع کردم.

خلیل بت شکن

دوستداران جهان و خاورم
وارثان کاوه، آهنگرم
راز داران دل هندوکشم
پاسبانان فضای خیبرم
بسته گان بند و زندان وطن
افسران و گنجهای گوهرم
قهر مانان و قوماندانان خلق
رهنمایان سپاه و سنگرم
لشکر آزاده گان میهنم
دوستان مردم نام آورم
غمشریکان شرافتمند من
غمگساران دل غم پرورم
سربداران سر افراز وطن
اختران روشن و روشنگرم
ای مسلمانان کوهستان من
مردم وا رسته وعصیا نگرم

داسداران دیار «مسجدی»(۳.)
ای چکش کوبان بی سیم وزرم
صخره هاي آرزو هاي جوان
مردم آتشدل خم زرگرم
گرنشسته تیرغم، در سینه ام
یا رود خوناب از چشم ترم
گرکشم، فریاد، از قلب حزین
یاکه غمگینم و غم را گسترم
رفته است، آخر، خلیل بت شکن
گوهر نایابم . وتاج سرم
آن خلیل خلق آزادی پرست
چشمه، آزاده گي و اخگرم
آن خلیل کشور آتشدلم
آن عقاب تیز بین و شهپرم
گر شکسته درب «زندان وطن»
یا شکسته مرز بی سقف و درم
کرد اگر پر واز این شهباز ما
سوی هند وقاره، پهناورم
از دیار دور آورد ارمغان
بهر همرزمان بي بال و پرم

(۳.) مسجدی: مراد میر مسجدی خان کوهستاني مبارز نامدار نخستین قیام آزادی بخش ملی افغانها علیه، استعمار [illegible]

شور آزادی به من بخشید و رفت
تاکه دام مرگ دشمن را درم
شادباش، اي شاخه‌ء سبز حیات
گوهر از صخره ها، محکمترم
افتخار عزم و رزم توده ها
لاله‌ء آزاد باغ باورم
شادباش اي گوهر روشنروان
ای چراغ رهنما ورهبرم
ای خلیل خفته ام در خاك و خون
اي دل بیدارم اندر پیکرم
ای شهید راه آزادی خلق
بلبل آتش زبان کشورم
تا که باشد تیغ حق اندر کفم
کی نهم، این خامه واین خنجرم
میستایم کار و پیکار ترا
ای رفیق پای دار و منبرم
شاد زی در قلب گرم مردمم
جز براهت جان و سر رانسپرم

. ۲ جدی . ۱۳۷

بلاك اول زندان پلچرخی. شهر کابل.

(۱۲)

رنج تنهایی زندان، فریاد پر خاشگرانه‌ء مردم، اعتراض آشکار توده ها علیه‌ء دستگاه های جاسوس پرور، افزایش تب وتاب درون جامعه خشم وخروش خلق به پا خاسته‌ء ملیتهای تحقیر شده، علیه‌ء ظلم ملي واجتماعی، زمینه های آفرینش این سروده بوده است. هدف اساسی از تصویر تضاد های حاد و غم انگیز جامعه‌ء بلاکش مادرین سروده این بوده است. تا نسلهای آینده درباره‌ء وضعیت واقعی زنده گانی مردم و شعار های میان تهی سیاست بازان دو رو و مردم فریب کشور خویش اگاهی دقیق یابند. و داوری بیرحمانه کنند.

پر خاش

در دیار ما
خشت خشت خانه های خلق
سنگ سنگ سر فراز و صخره های سبز
بند بند تاگهای باغ
موج موج آب های مست
با جنون جنگ
میکند پر خاش

* * *

ای امید مردم و خورشید آزادی
ای چکش کوب جوان من
جلوه های زنده گانی بین:
شیر های سرخ، در زنجیر
لاشخواران خسیس آزاد
کلبه ها خاموش
بیفروغ و تار
قلعه ها ویران
جویباران تشنه و خالی
نو عروسان بیوه و ناشاد
کودکان و مادران خسته، میهن
بیکس و بیمار

* * *

در کنار دیگر این اب و خاك بیقرار ما
کا خها آباد
سبزه و گلها
تازه و شاداب
چهره ها خندان
سفره ها رنگین
تاجران خون

غوطه ور درسیم
غوطه ور در زر
بی خبر از نرخ
بي خبر از نان
باده مي نوشند
پای میکوبند
کام میجویند
از لبان لعل

* * *

ایکه میگویی
صلح باید کرد
با همین دستان خون آلود
با همین دلهاي سرد و یخ
این چي پندار دروغین است
این چي نیرنگ است
کی توانی شست
«خون را با خون»

۲٦ دلو . ۱۳۷
بلاك اول زندان پلچرخی. شهر کابل.

(۱۳)

در ین سروده خشم و خروش شهر وندان کابل علیه تجاوز بیگانه گان وشور مقاومت و طندوستانه هم میهنان بازتاب یافته است.

راه خطا

امروز، اگر غوغا، در شهر شما، افتد
یارا کت نابینا، بر خلق خدا، افتد
در کابل دریا دل ویرانگر آب و گل
افروخته اتش را، در راه خطا، افتد
گردانه و دامی را، گسترده به ما دنیا
تا دست و سر و پاها، دربام و هوا افتد
با دادن جان وسر، ای خسته دلان آخر
زنجیر زدست ما، ذولانه، زپا، افتد
هر کس که به کارد غم، روزی درود ماتم
«یك سینه سخن» گفتم، دانم که بجاافتد
«شمشاد» جوان من، امید جهان من
شرم است درفش ما از شانه جدا افتد

شهر کابل

۱۴

سروده، «فروغ خاور» در آن لحظات تلخ زنده گاني ملي و اجتماعي ما آفریده شده آست که آزادي، تمامیت و وحدت افغانستان بیش از هر زمان دیگر، در معرض معامله و بازیهاي سیاسي منطقه و جهان قرار داشته است.

فروغ خاور

وطن! تاج سر «خیبر» نبازم
وطن! شمشاد و سپین غر، نبازم

فروغ خاوري، ای کشور من
ترا، دردانه، خاور، نبازم

وطن! من خنجر خونین شرقم
بخاك افتم، مگر، جوهر، نبازم

شوم بالا به چوب دار، اما
دل واندیشه و باور، نبازم

وطن! ای گوهر شبتاب دنیا
تراهرگز به زور وزر، نبازم

منم سر باز خلق انقلابی
ببازم سر، ولي سنگر، نبازم

شهر کابل.

(۱۵)

د روز های اخیر زمستان ۱۳۷ مضمون مناسبات شرق و غرب. اهداف کشور های غیر منسلك و اوضاع جهان و پیرامون افغانستان دستخوش تحولات سریع گردید. در جریان این کشمکش های خونین ملی اجتماعی ومذهبی منظومهء «شرق نو» را سرودم. در این ابیات ضرورت همبسته گی همکاری صلح و دوستی ملل و تند پیچ شگرف کنونی، در مجموع مناسبات افغانستان با منطقه و جهان ما، بازتاب یافته، در آن دورنمای تکامل جامعهء افغانستان معاصر به روشنی و بادید و تفکر نوین سیاسی تصویر گردیده است.

شرق نو

میکشم از دل پر خون خروش و فریاد
تا بلرزد، دل بیداد و دل استبداد

در نیستان جهان، خسته دلان وطنم
شاد و آزاد شود، صلح به پا گردد و داد

جنبش صلح، کند، راه رهایی روشن
سوی شرق نو. و دنیای نوین و آزاد

سوی تاجیك ستمدیده که افراشته است
بیرق کار و ظفر را، بکنار شمشاد

سوی زرخیز ترین، کشور از بیك زمان
که زند، تیشه، چو فرهاد، به بیخ بیداد

سوی مرزیکه، یکی لانهء جاسوسی غرب
برخ مردم مستضعف گیتی، بگشاد

جانب چین و فلسطین که گشاید ره نو
گردن جنگ زند، بادم شمشیر و جهاد

کابل ای خنجر خونین من و مردم شرق
عاشقان تو بود، مردم هر نسل و نژاد

خم نشد، قامت افراشته کهسارت
نه بتاراجگران و نه به طاغوت و فساد

کی فراموش کند، مردم آزاد جهان
هر کی، بنیاد ترا، اینهمه محکم به نهاد

هر نظامیکه، بصد خون جگر پروردی
جز غبار غم و اندوه نزایید و نزاد

خیز، ای کابل دریا دل وای شهر خراب
که نظام دگری آری، بروفق مراد

بازکن، باز، دربسته‌ء زندان ملل
سوی دنیای جوانیکه شود دلها شاد

سوی فردای درخشان و یکی نظم نوین
که کند میهن ویرانه مارا، آباد

تاکه اسطورهٔ خونین شهیدان ترا
نَبردَ خلق مسلمان و جهانم از یاد

میروم در ره پر پیچ و خم آزادی
ای دل خاور من، هر چی که شد، باداباد

١٦ حوت ١٣٧٢
بلاك ششم زندان عمومی پلچرخی. شهر کابل.

١٦

در نخستین مرحله کشمکش خونین برای کسب و حفظ قدرت در شهر کابل در ١٦ سنبله‌ء ١٣٧١ مطابق (دهم سپتمبر ١٩٩٢) به دعوت کمیسیون تدارك نخستین کنگره‌ء بین المللی تاجکان، از طریق شهر مزار عازم دو شنبه مرکز جمهوری تاجکستان شدم. و به نماینده گی از تاجکان افغانستان در جلسه‌ء عمومی کنگره سخنرانی کردم. دران سخنرانی موجز که در تالار کنفرانسهای سخنوران تاجکستان ایراد شد وضع نظامی سیاسی وادبی کشور بروشنی و صراحت کامل باز تاب یافته بود. در جریان این سفر فرهنگی، برای نماینده گان تاجکان دوازده کشور از سه قاره‌ء سیاره‌ء ما امکان سفر به شهر دو شنبه و شهر آفتابی خجند مهیا گردیده بود. در شهرها و مرکز ولایت خجند در زمینه اوضاع پیچیده‌ء افغانستان وراه حل صلح امیز مسأله‌ء قدرت سخنرانی نمودم و بیرق مهمان افتخاری شهر خجند را به دست آوردم. سروده‌ء «چراغ انجمن» در چنین فضای فرهنگي. سیاسی و روانی در شهر مزار شریف ایجاد گردیده است. تا یادگار نخستین انجمن بین المللی تاجکان و جشن نخستین سالگرد آزادی تاجیکستان و جدایی دولت مستقل تاجکان از پیکر اتحاد شوروی سابق باشد. درین کنگره هشتصد تن از تاجکان دوازده کشور جهان اشتراك ورزیده بودند. بعد از پنج ماه رهایی از زندان و استقرار حاکمیت اسلامی، این نخستین سفر فرهنگی من به یك کشور خارجي بوده است.

چراغ انجمن

از دیار نو شهیدان میروم
با دل پر خون، مهمان میروم
خانه‌ء امید تاجیك جهان
نزد فرزندان «سامان» میروم
با سلام تاجکان میهنم
سوی خلق تاجکستان، میروم
از خراسان و دل خاور زمین
در خجندو در زر افشان، میروم
با پیام آتشین دوستی
از دل و دامان پروان میروم
کابل ما، چون بود افسرده دل
در «دوشنبه» شگوفان، میروم
چون نیم ماهی مرداب وطن
سوی آموی خروشان، میروم
دوست دارم، بسکه شعر رودکی
از مزار «شاه مردان» میروم

از هرات و غزنه و بلخ و تخار
باسپاه نور یزدان، میروم
شد اگر تاراج «کوه نور» ما
در دیار تاجداران، میروم
تا بیابم گوهر گمگشته ام
سوی پامیر و بدخشان، میروم
در سمرقند و بخارای شریف
با دو چشم اشکباران، میروم
سر به سنگ و صخره ها کوبیده ام
گاه افتان، گاه خیزان، میروم
شور آزادی نهان درسینه ام
سوی آزادی پرستان، میروم
با شعار صلح دنیای نوین
از دل شرق مسلمان، میروم
آبهای رفته، می آرم بجو
از پی رسم نیاکان، میروم
میکنم، رهتوشه، از نظم دری
نزد یاران سخندان میروم
ارمغانی گر، ندارم جز سخن
با سرود عشق انسان، میروم

گر سرود من، به آتش سوخت
با درود خلق افغان میروم
گشته ام آزاد، از زنجیر و بند
همچو شیری درنیستان میروم
باز میجویم تبار و اصل خویش
با امید وصل یاران میروم
در رگ تاجیك آزاد جهان
همچو خون گرم و جوشان میروم
تا برانم جغد جنگ از قاره ام
با گروهی از عقابان میروم
باشدم در کف «چراغ انجمن»
سوی فردای درخشان میروم

شهر مزار شریف سنبله ۱۳۷۱

۱۷

این سروده در اوج کشمکشهای خونین میان نیروهای تندرو، میانه رو وکند رو کشور در مزارشریف ایجاد شده است.

سرود سبز

خوشا سرود من و آتشین ترانه‌ء من
خوشا ستیز من و رزمِ عادلانه‌ء من
به نیم ره، نگذارم زشانه بار گران
خوشا کمان من و تیرم و نشانه‌ء من
هزار گوهر و الماس شهرهای جهان
نمیرسد بیکی «کوه نور» لانه‌ء من
نمی نهم، ز وطن، پای خویشتن، بیرون
مرا بس است، همین گنج و این خزانه‌ء من
بطالبان زر و زور و تاج و تخت بگو
مکن خراب در و بام شهر و خانه‌ء من
مریز، آتش و خون خزان و خوشه‌ء خشم
که خسته گشته دل مردمِ زمانه‌ء من

چرا؟ بزخم دل قاره ام، زنی، خنجر
چرا؟ فزون کنی، رنج بیکرانهء من
کنون که صلح شعار زمان ما، باشد
منه، مسلسل بیگانه را، بشانهء من
زتند باد حوادث، نمیشود، هر گز
فسرده، گلشن امید و کشت و دانهء من
ز سوز سینهء جیحون پر خروش شنو
سرود سبز بهاران جاودانهء من
بخیزو زاغ و زغن را، بران، ای شهباز
ز آسمان عقابان آشیانهء من

سنبله ۱۳۷۱

(۱۸)

«سروده عشق سوزان» بیاد کارگران ترقي افريني ايجاد شده است که در جریان کشمکش های خونین کشور از پروسه، پرجوش و خروش تولید ساقط و آواره شده اند.

عشق سوزان

گوهر نایابم و لعل بدخشانم تویی
چشمه، امیدم و مهر درخشانم تویی

شور پایان ناپذیر میهن ویران من
جلوه گاه آرزو های خروشانم تویی

من غریو موجهای سرکش و سرگشته ام
صخره، نشکستنی و سخت پیمانم تویی

در غم و شادی «و شبهای سپید» و تیره ام(۳۲)
چلچراغ زنده گی و سوز پنهانم تویی

(۳۲) شبهای سپید: دستگاه امنیتي بمقصد وارد اوردن فشار روانی در هنگام تحقیق، شبها و روز ها چراغ های برق را خاموش نمیکردند.

پیشگام راه آزادی دهقان وطن
رهکشای مردم بیدار افغانم تویی

ای چکش کوب جوانم، آتشی را بر فروز
در جهان بیقرارم، عشق سوزانم تویی

۱۹ قوس ۱۳۷۱
مکروریان اول - شهر کابل.

۱۹

در نخستین دهه، ماه رمضان ۱۳۷۱ دوازده تن از اهالی مکروریان اول قربانی حملات راکتی و جنگهای غیر عادلانه، شده ساکنان مکروریان اول بویژه زنان و جوانان علیه، این فاجعه، خونین فریاد اعتراض خود را بلند وبرای نخستین بار مقاومت دموکراتیك و مظاهره کردند. هدف ازین جنبش خود انگیخته، شهریان کابل این بود تا توجه، مجامع بین المللی بویژه سازمان ملل متحد. بوضع آشفته وتیره و تار سیاسی کشور ما و مقدم بر همه به سرنوشت تلخ و تحمل ناپذیر مردم بیگناه و بیدفاع شهر کابل معطوف شود. سروده «شهر خون» در چنین احوال و اوضاع اشفته، سیاسی آفریده شده، خشم و خروش ساکنان مکروریان و تمام شهروندان کابل چشمه، الهام این سروده بوده است.

شهر خون

کابل ما، شهر پر غوغای ما
ای امید روشن فردای ما
شهر خون و آتش و سیل سکر
گور پیرو کودك و برنای ما

خنجر خونین خلق خاورم
پاسدار میهن زیبای ما
ای شهید خفته در تالاب خون
ای شهاب و شاهد شبهای ما
گر رود خون دل و دریای تو
با سرشك از دیده، بینای ما
نخل آزادی شود پر بار تر
در دل و در دامن صحرای ما
خیزای فرزند این شهر خراب
روشنی دیده، و دلهای ما
جستجوکن امن و صلح و پایه دار
گوهر گمگشته، دنیای ما
تا نریزد در دل ویران شهر
آبروی مردم دانای ما

۱٦ حوت ۱۳۷۱
مکروریان شهر کابل

۲۰

بعد از انقلاب اسلامی مداخله و دخالت کشور های منطقه علیه حاکمیت ملی، استقلال و تمامیت ارضي کشور ما، اشکار تر و عریان تر گردید این مداخلات مسلحانه به بهای خون ده ها هزار از فرزندان مردم بیگناه و ویرانی شهر کابل منجر شده. سروده‌ء «تیربلا» و اکنشی در مقابل شعله افروزان جنگ در شهر کابل بود.

تیربلا

میهن اگر بخویش، فدا، میکنی، مکن[۳۳]
یا دشمنی، به شاه و گدا میکنی، مکن
در سینه های مردم آزاده ام، فرو
خمپاره ها و تیربلا، میکنی، مکن
گر غنچه‌ء امید من و نو گل وطن
از شاخه های تازه، جدا میکنی، مکن

(۳۳) چشمه‌ء الهام این سروده قالب غزل:
«می بینمت که عزم جفا میکنی مکن»دیوان شمس بوده است. گزیده‌ء غزلیات شمس مولانا جلال الدین بلخی صفحه‌ء (٤ . ٤) غزل شماره (۳۲۹) چا . مطبعه‌ء دولتی کابل سال ۱۳٦٥-.

خون خزان و آبرخ نو بهار، را
در جویبار تشنهء ما، میکنی، مکن
گردن بزن، برا در من، جنگ لعنتی
گردانه های مرگ، رها، میکنی، مکن
با قید و شرط و سازش و تسلیم و بنده گی
گرزنده گی و صلح بپا مکنی، مکن
افغان حُر بپای بتان خم، نمیشود
بی حرمتی اگر، بخلق خدا میکنی مکن

حمل سال ۱۳۷۳
شهر کابل.

(۲۱)

بتاریخ ۱۱ جدی ۱۳۷۲ قیام مسلحانهء شورای هماهنگی علیهء دولت اسلامی به شیوهء نا هماهنگی آغاز گردید. در جریان این جنگ غیر عادلانه،فرزندان جوان بی سلاح و بیگناهم «جیحون هدایت» و «عقاب کوهی» از منزلم اسیر و داشته های فرهنگی من غارت شد. سرودهء عقاب آزادی حماسهء نبرد دو فرزند بیگناه واسیرم میباشد. که در دامان تپهء مرنجان و به زیر آتش انواع سلاح های ثقیل زنده گی تلخ پر اضطراب و اسارت باری داشته و بعد از دو سال و دوماه اسارت از زندان شبرغان رهایی یافته اند.

عقاب آزادی

ایا عقاب دلم، پاسبان منزل من
ایا عصای من و رهنمای کامل من

مراکه آب گذشت، از گلو ترا غافل
گذاشتم به مرنجان و نزد قاتل من

شدی اسیر، بدام یلان خون اشام
بدام خصم من و دوستان جاهل من

ترا بحرمت آزاده گان و عیاران
گذر زجرم من و فکر خام و باطل من

سرود هستی و پند زمانه‌ء را بشنو
ز سوز سینه‌ء جیحون و مرد عاقل من

ز سوز سینه‌ء جیحون پر خروش وطن
که بوده دا وربیرحم و سخت عادل من

اگر به گونه‌ء دریا سرشك و خون آید
ز دیده گان و دل بیقرار و بسمل من

کند بهار دگر تازه نونهالانم
شود شگفته گل و باغ و کشت و حاصل من

بخیز و زود بیا ای «عقاب آزادی»(۳۴)
بسوی شهر خراب و گشای مشکل من

(۳٤) عقاب : کوهي: فرزند بیست ساله ام که در نتیجه، قیام شوراي هماهنگی» اسیر شد، دو سال و دوماه در مکروریان اول کارته، تو زندان کمری، چهاراسیاب و زندان شبرغان با جیحون برادرش اسیر بود.

اگر دو گوهر پاکم بچاه مرگ افتاد
ولی امید رهایی نرفته، از دل من

مگر من عشق وطن را، مکیده ام با شیر
مگر که معجزه باشد، نهان، در گِل من

که زیر بار حوادث، ز پا نمی افتم
اگر که، اتش و خون است در مقابل من

حمل ۱۳۷۳
کارته‌ء پروان شهر کابل.

******
*****
****
***
**
*